

## خمینی که بود و چگونه به حکومت رسید؟

کتاب حاضر مجموعه 30 گفتار از سلسله گفتارهایی است که تحت عنوان «خمینی، دجال ضدبشر»، به نقل از رادیو صدای مجاهد، در شماره‌های 470 (23 آذر 78) تا 519 (3 آبان 79) منتشر شده و سوابق زندگی سیاسی خمینی و چگونگی رسیدن او به حاکمیت را مرور می‌کند.

زندگی سیاسی خمینی تا سن 60 سالگی در سکوت و سازش کامل با دیکتاتورهای رضاشاه و محمدرضا شاه و سکوت تأییدآمیز نسبت به کودتای استعماری علیه مصدق سپری گردید و شهرت وی از زمانی آغاز شد که در سالهای اول دهه 40<sup>هـ</sup> علیه برخورداری زنان از حق رأی دست به اعتراض زد و در آبان سال 43 به ترکیه تبعید شد.

در یک‌سالگی که خمینی در ترکیه اقامت داشت، از وی حتی یک سطر پیام و موضعگیری علیه رژیم شاه ثبت نشده است. وی در سال 44 به نجف رفت در سالهای 44 و 45 یک سخنرانی سیاسی داشت که در آن بدون کمترین ابراز مخالفتی با شاه، به موعظه برای «رؤسای دول اسلامی» پرداخت که «بر سلاطین اسلام، بر رؤسای جمهور اسلام تکلیف است که دست برادری بدهند و حدود و ثغورشان را حفظ کنند». در سالهای بعد نیز اساساً به درس و بحث حوزه مشغول بود.

در نیمه دوم دهه 40 بر اثر نضج گرفتن جنبش مسلحانه و سازمانهای پیشتاز، جو سیاسی و مبارزاتی فعالی در جامعه ایجاد گردید و مجاهدین که در سال 1344 بنیانگذاری شده بودند، به عنوان یک سازمان انقلابی و مسلمان در سالهای آخر دهه 40 و اوایل دهه 50 شهرت و محبوبیتی وسیع پیدا کردند. اما خمینی به رغم تمامی پیامهایی که در این زمینه از ایران به او می‌رسید، حاضر به حمایت از مجاهدین و مبارزه خونبارشان با رژیم شاه نشد و چنان که نزدیک‌ترین اطرافیان خمینی مانند رفسنجانی و کروبی و... بارها گفته‌اند، این امر انزوای او را تشدید کرد.

در این زمینه، آخوند حمید روحانی که سالها همراه خمینی در نجف بوده می‌گوید: «... بسیاری از افراد را می‌شناسم که بر این اعتقاد بودند که دیگر نقش امام در مبارزه و در نهضت به پایان رسیده

است و امام با عدم تأیید مجاهدین خلق در واقع شکست خود را امضا کرده است. این افراد باور داشتند که امام از صحنه مبارزه کنار رفته‌اند و زمان آن رسیده‌است که سازمان مجاهدین خلق نهضت را هدایت کند و انقلاب را به پیش ببرد. واقعاً هم این گروه در میان مردم پایگاهی به دست آورده بود. امام هم این را می‌دانستند. هر روز از ایران نامه می‌رسید مبنی بر این که پرستیژ شما پایین آمده. در بین مردم نقش شما در شرف فراموش شدن است. مجاهدین خلق دارند جای شما را می‌گیرند» (1).

خمینی که از تحولات سیاسی جامعه برکنار بود، نسبت به تظاهرات مردم تهران و به‌ویژه دانشجویان دانشگاه تهران در سال 46 پس از شهادت جهان‌پهلوان تختی؛ نسبت به جشنهای تاجگذاری شاه؛ و نسبت به تظاهرات گسترده دانشجویان در سال 48 علیه گران شدن بلیت اتوبوس شرکت واحد؛ واکنش صریحی نداشت و حتی نسبت به اعدام عاملان ترور حسنعلی منصور، نخست‌وزیر رژیم شاه عکس‌العملی ابراز نکرد. اما از بیرون ریختن حقد و کین خود علیه مبارزه انقلابی مسلحانه غافل نماند.

آخوند حمید روحانی در این باره می‌گوید: «در سال 1349 گروهک مارکسیستی و کمونیستی سیاهکل حرکتی کرد که اثر عمیقی بر ملت ایران گذاشت. مردم که از فشار و ظلم بی‌حد رژیم جانشان به لب رسیده بود از این حرکت به وجد آمدند و امیدوار شدند. خطر این بود که نهضت از مسیر راستین خود منحرف شود. در این جا بود که امام ضربه قاطع خود را وارد کردند و طی نامه‌یی به اتحادیه دانشجویان مسلمان خارج کشور نوشتند: «از حادثه آفرینی استعمار در کشورهای اسلامی نظیر حادثه سیاهکل و حوادث ترکیه فریب نخورید و اغفال نشوید» (2).

ورود فرصت‌طلبانه خمینی به صحنه تحولات سالهای پایانی رژیم شاه نیز شایان توجه است. او زمانی پا به صحنه نهاد که دریافت سیاست آمریکا نسبت به شاه تغییر کرده و موقعیت شاه متزلزل است. در آبان سال 56، شاه در بازگشت از آمریکا، بر سیاست جدید و استمرار فضای باز تأکید کرد و دوماه بعد، خمینی آنها را به استفاده از فرجه‌یی که پیدا شده، فراخواند:

«این فرصت را غنیمت بشمارند آقایان. بنویسند، اعتراض کنند الان نویسند، احزاب دارند می نویسند، امضا می کنند، اشکال می کنند... شما هم بنویسید... امروز روزی است که باید گفت و پیش می برید. و من خوف آن دارم که خدای نخواسته این فرجه از دست برود...» (3). از آن پس نیز خمینی پیوسته از حرکت‌های اعتراضی مردم عقب بود. در 17 شهریور سال 57 وقتی که شاه اجتماع مردم تهران را در میدان ژاله غرق خون کرد، خمینی از موضعگیری سریع احتراز نمود تا سمت تحولات را ارزیابی کند. بنابراین چهار روز بعد یعنی 21 شهریور موضعگیری کرد. در مهر 57، خمینی از عراق به پاریس رفت. روزنامه لوموند به عنوان اولین روزنامه غربی با خمینی مصاحبه کرد و در این مصاحبه که در تاریخ 4 اردیبهشت 57 به عمل آمد، خمینی ضمن دادن اطمینانهای لازم در این زمینه که هیچ گاه با افراطیون ضدشاه همکاری نخواهد کرد، برای کنار آمدن با قانون اساسی رژیم شاه، اعلام آمادگی نمود.

در نیمه دوم سال 57 که قیام ضدسلطنتی با سرعتی شگفت‌انگیز اوج می گرفت، خمینی در پشت پرده به زد و بند با مقامها یا فرستادگان آمریکا مشغول بود. این تماسها، دور از چشم مردم ایران، هم در پاریس و هم در تهران جریان داشت. سازمان سیا در نزدیکی محل اقامت خمینی خانه‌یی گرفته بود و تماسهای نسبتاً منظمی با نزدیکترین مشاوران خمینی (بنی صدر، قطب‌زاده و یزدی) برقرار ساخته بود و شخص خمینی با فرستادگان جیمی کارتر ملاقات نمود.

بعد از خروج شاه، خمینی با یک پرواز اختصاصی، که یک سر آن به دولت فرانسه مربوط می شد و سر دیگر آن به آمریکا، وارد ایران شد. برای اجرای ترتیبات حفاظتی و امنیتی و... ورود خمینی هر یک از امرای ارتش مسئولیتی به عهده گرفتند. به گفته قره‌باغی، رئیس ستاد ارتش شاه، «نخست وزیر، شورای امنیت ملی را برای بررسی ترتیب مراسم آمدن آقای خمینی دعوت نمود.

... آقای بختیار به سپهبد مقدم و سپهبد رحیمی فرماندار نظامی تهران و رئیس شهربانی کشور تأکید کرد که اقدامات امنیتی لازم را در هنگام ورود آقای خمینی به موقع اجرا بگذارند و علاوه بر آن سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی را نیز مأمور امنیت پرواز و امور داخلی فرودگاه مهرآباد

نمود...»(4).

اما رویدادهای پس از ورود خمینی به تهران، با نقل اسناد و کتابهای نوشته شده توسط خود آخوندها، چهار واقعیت زیر را نشان می دهد:

اول این که، در اوج شورش و قیام مردم که با کاربرد سلاح همراه بود و تا آخرین لحظات که اندک اثری از حضور مقامهای رژیم شاه در قدرت باقی بود، خمینی خط کنار آمدن با رژیم شاه را دنبال می کرد و مذاکرات و گفتگوهای پنهان از مردم هم توسط آخوندهایی مانند بهشتی و اردبیلی و هم توسط بازرگان تا ساعت 5 بعد از ظهر روز 22 بهمن 1357 ادامه داشت. بلافاصله پس از همین جلسه بود که به دنبال توافق بازرگان با رئیس ستاد ارتش شاه، موسوی اردبیلی پیام خمینی را از رادیویی که دیگر به دست مردم افتاده بود، قرائت کرد:

«اکنون که نیروی ارتش عقب نشینی و عدم دخالت خودشان را در امور سیاسی ابراز و پشتیبانی خودشان را از ملت اعلام کرده اند...، ما آنان را از ملت و ملت را از آنان می دانیم روح الله الموسوی الخمینی»(5).

دوم این که، این مذاکرات، چه آن چه در پاریس با مقامهای دولت وقت آمریکا صورت گرفت و با سفارت آمریکا در تهران نیز هماهنگ می شد و چه آن چه بعد از ورود خمینی در تهران تا روز 22 بهمن پیگیری شد، با تأیید و رهنمود خود خمینی صورت می گرفت. کتاب کوثر در شرح وقایع روز 20 بهمن 57 می نویسد:

«چند روزی است که شخصتهای برجسته انقلاب از جمله مهدی بازرگان، نخست وزیر منتخب امام، به مذاکرات خود با سران ارتش ادامه می دهند. گزارش این دیدارها به طور مرتب به استحضار امام می رسد و رهنمودهای لازم از ایشان گرفته می شود»(6)

سوم این که، چارچوب سیاسی خطی که خمینی دنبال می کرد، قبول قانون اساسی رژیم شاه بود و خمینی در روز معرفی بازرگان در تهران نیز اعلام کرد که آن را به عنوان چارچوب انتقال قدرت قبول دارد. حفظ کامل ساختار ارتش شاه از پایه های اصلی این خط بود. کما این که خمینی در

پاریس به بازرگان گفته بود می تواند وزیران رژیم شاه را هم در کابینه پیشنهادی خود وارد کند. چهارم این که، خمینی هرگز به کار گرفتن سلاح و درهم کوبیدن پایه های قدرت دیکتاتوری شاه را تجویز و توصیه نکرد. به عکس در برابر قدرت مسلط و در برابر حامیان استعماریش مثل موش مرده زبون و ترسو و کاملاً سربراه بود و توافقیهای به عمل آمده را موبه مورعایت می کرد، اگرچه در پایمال کردن قولهایی که به مردم ستمدیده ایران داد و در صدور فرمان کشتار مردم بی دفاع با استفاده از سلاحهای سنگین و در صدور فرمان قتل عام زندانیان دست بسته سیاسی، هیچ پروا و درنگ و تردیدی نکرد. خمینی در صحنه وقایع انقلابی روزهای 21 و 22 بهمن به کلی غایب بود. از مردم رو پنهان می کرد و به نوشته کتاب کوثر «نخستین سخنرانی عمومی امام خمینی 4 روز پس از 22 بهمن ایراد شد» (7).

توجه به این واقعیات، فقط از بابت روشنگری تاریخی نیست، بلکه از بابت درک درست مسائل سیاسی روز و جهت گیری درست و اصولی نیز حائز اهمیت است. وقتی که ماهیت خمینی و نحوه سوار شدن او بر موج انقلاب روشن نباشد، علت خیانتها و جنایتها و فجایع دهشتناک او در حاکمیت مبهم می ماند. در این ابهام است که ارتجاع و استعمار و ایادی آنها فرصت می یابند تا علت این فجایع را ذات انقلاب و سرانجام اجتناب ناپذیر هرگونه روش انقلابی، قلمداد کنند، نه سرقت انقلاب توسط مرتجع قهاری به نام خمینی! آنها تلاش می کنند که به این وسیله مردم و مخصوصاً جوانانی را که از سیر تحولات دهه های قبل بیخبرند، نسبت به نفس انقلاب و روشهای انقلابی بدبین کنند. حال آن که خمینی و سردمداران رژیم می که از خود باقی گذاشته است، مرتجعان زبونی بودند که از هیچ بابت، هیچ ربطی به انقلاب و انقلابیگری نداشتند. سلسله گفتارهای مربوط به زندگی و به قدرت رسیدن خمینی که مستند به متون و اظهارات خود خمینی و نزدیکترین اطرافیان و بالاترین مقامات رژیم اوست، برای هر وجدان منصفی روشن می کند که موضع مجاهدین و مقاومت ایران مبنی بر این که خمینی دزد بزرگ قرن و سارق و غاصب انقلاب ایران و رهبری آن بود، یک واقعیت محض است که می تواند علت خیانتها و

فجایعی را که طی دو دهه حاکمیت آخوندی بر ایران و انقلاب ایران رفته است، توضیح دهد. ناگفته روشن است که مطالعه کارکرد خمینی در حاکمیت، خود موضوع مستقلی است که در ادامه همین گفتارها و نوشته‌ها باید مورد تحقیق قرار گیرد، تا تباهی خمینی و ارتجاع حاکم و دلایلش در یک بررسی منطقی بازگو شود. چنین تحقیقی هم‌چنین می‌تواند گویای ارج و قدر تاریخی مقاومتی باشد که در تاریکترین ادوار تاریخ ایران در برابر این نیروی مهیب ارتجاعی سینه سپر کرده است.

---

### پانویس

- 1- «پابه پای آفتاب»، ج 3، ص 162 و 163.
- 2 - «پابه پای آفتاب»، ج 3، ص 163، مصاحبه آخوند حمید روحانی.
- 3- «صحیفه نور»، ج 1، ص 266
- 4 - «اعترافات ژنرال»، ص 279 و 280
- 5 - نشریه مجاهد شماره 517 «خمینی دجال ضدبشر - شماره 30»، به نقل از کتاب انقلاب ایران به روایت رادیو بی.بی.سی. زیر نظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، صفحه 375 تا 378 - چاپ اول زمستان 1372، تهران
- 6 - کوثر، مجموعه سخنرانیهای خمینی جلد سوم، صفحه 308
- 7 - کوثر، مجموعه سخنرانیهای خمینی، جلد سوم. صفحه 343 تا 345